**اصول، جلسه 51: 22/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت اسحاق بن عمار صحبت می‌کردیم. روایت اسحاق بن عمار در فقیه، به این شکل وارد شده که: روی عن اسحاق بن عمار عنه قال قال لی ابو الحسن الاول علیه السلام اذا شککت فابن علی الیقین قلت هذا اصل قال نعم.

این تعبیری هست که در این روایت وارد شده. در مورد این روایت ۴ احتمال ذکر شده بود. یکی این‌که مربوط به قاعدة احتیاط باشد که این احتمال را آقای داماد ذکر کرده بود و اشکال کرده بود که تخصیص اکثر پیش می‌آید. یک احتمال این هست که مربوط به قاعدة اشتغال باشد به این معنا که اگر شک در فراغ داشتید باید یقین به فراغ حاصل کنید. مرحوم آقای صدر دو تا اشکال مطرح فرموده بودند، به این احتمال، یکی این‌که در روایت هیچ صحبتی از فراغ نشده. اینجا رکن اصلی قاعدة فراغ این هست که شک ما به فراغ تعلق بگیرد، در حالی که در این روایت هیچ صحبتی از فراغ نشده. این قید زدن بعید است. اشکال دوم این‌که ظاهر این روایت این هست که یقین مفروض الوجود است. و در قاعدة اشتغال امر به تحصیل یقین هست. یقین مفروض الوجود نیست.

خب این را آقای حائری در حاشیه اشکالی کردند که اشکال واردی هم هست که اینجور نیست که همیشه در اینجور ترکیبات یقین مفروض الوجود باشد. ممکن است امر به تحصیل یقین باشد، شبیه اکرم العالم بالخُبُز که این خُبُز اگر موجود نباشد، باید شخص موجود بشود. قید متعلق هست. الاکرام بالخبز واجب هست. و در ما نحن فیه هم البنا علی الیقین واجب است. بنابراین ممکن است معنایش بنای بر معنایش تحصیل یقین باشد.

این اشکال دوم آقای صدر مشکل هست ما بپذیریمش. ولی اشکال اوّلش به نظر تمام می‌آید و این است که، این‌که مراد از بنای بر یقین بنای بر تحصیل یقین باشد و امر به تحصیل یقین باشد، این به نظر صحیح نمی‌آید مگر بخواهیم به‌طور کلی بگوییم که شما باید تحصیل یقین کنید که همان قاعدة احتیاط باشد که همان بحث تخصیص اکثر و آن مشکلات در اینجا پیش می‌آید. البته یک مقداری باید ترکیب‌های مشابه این ترکیب را هم ملاحظه کرد. مرحوم شیخ در این‌که این معنا را در این روایت معنا می‌کند، در واقع به قرینة سایر روایات مشابهی که هست و سایر روایات مشابه در باب صلاة هم ابن علی الیقین، حمل بر بنای بر تحصیل یقین شده، به این جهت این روایت را اینجور معنا کرده. ولی خیلی آنها هم روشن نیست ابن علی الیقین احتمال قوی‌ترش شاید این باشد که در خیلی از روایت‌هایش بنای بر عدد متیقن باشد، یعنی آن عدد متیقن را با شک انسان از بین نبرد. معلوم نیست بنای بر متیقن، بنای بر یقین معنایش تحصیل یقینی باشد که مرحوم شیخ معنا می‌کنند. حالا قبلاً یک سری عبارت‌هایی را که در مورد همین روایت اسحاق بن عمار بود ذکر کردیم، همین روایت را ابن علی الیقین را به معنای بنای بر متیقن هم گرفته شده. این هم احتمال دوم.

امر دایر بین دو احتمال هست. یک احتمال این‌که مراد قاعدة یقین وصولی باشد، یک احتمال این‌که مراد استصحاب باشد. مرحوم آقای صدر با شواهدی که مراد قاعدة یقین باشد را ترجیح می‌دهند، می‌فرمایند که ظاهر این مطلب این هست که اینجا اصل عبارت کأنّ اینجور بوده، اذا شککت و کان لک یقین فابن علی الیقین و اینجا اگر مراد از یقین، یقین رکن استصحاب باشد حذف کان لک یقین طبیعی است چون شک دلالت بر یقین سابق می‌کند. چون ملازمة غالبیه دارد. ولی هی شک ملازمة غالبیه با یقین رکن قاعدة یقین ندارد. به نظر می‌رسد که این بیان ایشان، بیان خوبی باشد. اگر از آن که این روایت امر به تحصیل یقین باشد، از آن رفعیت کردیم، امر دائر بین این دو تا احتمال باشد، این‌که مراد اینجا قاعدة یقین باشد مستبعد باشد و این روایت ناظر به قاعدة استصحاب بودنش خیلی طبیعی هست و نکات دیگری هم آقای صدر اینجا در تأیید این مطلب آوردند که خود سائل به هر حال این یک معنای روشنی از عبارت فهمیده، این روایت قطعاً ازش قاعدة، خصوص قاعدة یقین فهمیده نمی‌شود و این‌که بخواهیم بگوییم هم قاعدة یقین هم استصحاب، این مستبعد است. این پیداست سائل این را استصحاب فهمیده، استصحاب همین است که ولو در بعضی موارد مسلم هست استصحاب بقای حدث، استصحاب بقای وضو، امثال اینها که در روایات بخصوصه ذکر شده همین‌ها باعث می‌شود که این روایت به استصحاب انصراف پیدا کند و به این روایت بشود تمسک کرد. روی هم رفته به نظر می‌رسد که بشود به این روایت استصحاب تمسک کرد. فقط تنها مشکلی که در این روایت هست، آن این است که مرحوم صدوق این روایت را در بحث شک در رکعات نماز ذکر کرده. اگر ما بگوییم این روایت در مورد شک در رکعات نماز هست، اینجا دقیقاً آن بحث‌هایی که در صحیحة ثالثة زراره مطرح بود دوباره در این هم زنده می‌شود. احتمالات دیگری در روایت مطرح خواهد بود و همچنان که مرحوم مجلسی اوّل فرموده بودند شاید ظاهر این فابن علی الیقین این باشد که بنای بر متیقن بگذار. یعنی عدد متیقن، همچنان که در بعضی از روایات دیگر هم این بحث بنای بر متیقن و بنای بر اقل مطرح شده. که اینها بنای بر متیقن را حمل بر تخییر می‌کنند و می‌گویند می‌شود بنای بر اقل گذاشت، می‌شود بنای بر اکثر گذاشت و این‌که نماز رکعت آخر را حتماً باید منفصله خوانده بشود، این بحثش را حاج آقا دارند که اجماعی هم نیست. مرحوم فیض اینها قائل به این مبنا هستند که می‌شود بنای بر اقل گذاشت و نماز یک رکعت را متصل خواند، می‌شود بنابر اکثر گذاشت و نماز را منفصل خواند. ولی تفاوتش این است که اگر نماز را متصل خواندید، بعداً کشف خلاف شد، معلوم شد یک رکعت زیاد شده نمازتان باطل است. ولی اگر بنابر اکثر گذاشتید، بعداً کشف خلاف هم شد نمازتان صحیح هست. و ایشان اینجوری عبارت را معنا می‌کنند.

مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که حالا اگر ما روایت را بگوییم ذکر اصحاب، ذکر مرحوم صدوق این روایت را در باب رکعات نماز قرینه است بر این‌که یک قرینه‌ای در روایت بوده که روشن می‌کرده که مورد روایت لااقل شک در رکعات نماز هست. شک در رکعات نماز را نمی‌توانیم از روایت خارج کنیم، ولی نتیجة این بحث این می‌شود که ما اینجا یک کبرایی داریم که این کبرا تطبیقش بر شک در رکعات نماز این تطبیق، تطبیق تقیه‌ای باشد. اگر این تطبیق تقیه‌ای باشد این باعث نمی‌شود که ما اصل کبری را تقیه‌ای بدانیم. کبری را می‌گوییم برای بیان حکم واقعی است، تطبیق کبری بر مورد تقیه‌ای بوده. همچنان که مرحوم آغاضیا در ذیل روایت صحیحة ثالثة زراره، دربارة صحیحة ثالثة زراره فرموده بودند. آنجا ما در صحیحة ثالثة زراره می‌گفتیم که قرائنی در روایت هست که نشان می‌دهد روایت تقیه‌ای صادر نشده، تطبیقش بر مورد تقیه‌ای نیست. ولی صدر روایت که مشخص می‌کرد نماز روایت را باید منفصل خوانده بشود، آن صدر روایت قرینه بود بر این‌که این روایت تقیه‌ای صادر نشده. به خلاف بحث ما. اینجا قرینه‌ای بر این‌که تطبیق روایت تقیه‌ای نیست نداریم. فوقش این است که تطبیق روایت تقیه‌ای باشد، تقیه‌ای بودن تطبیق روایت باعث نمی‌شود که ما اصل روایت را تقیه‌ای بدانیم. یعنی این کبرای کلی که در روایت هست را تقیه‌ای بدانیم. این بیان ایشان.

ما قبلاً در مورد صحیحة ثالثة زراره یک مطلبی را از حاج آقا نقل کردیم و مطلب، مطلب درستی هست، همچنان که حاج آقا فرمودند. آن این است که ما در واقع می‌دانیم که در این روایت یک خلاف ظاهری اینجا اتفاق افتاده. آن خلاف ظاهر می‌تواند در دلالت روایت باشد، می‌تواند در جهت صدور روایت باشد. شما اصل این‌که فابن علی الیقین به معنای بنای بر یقین یعنی یقین در آن به معنای خود یقین هست، به معنای متیقن نیست، این می‌گویید ظهور روایت این هست. ولی ممکن است بگوییم اینجا فابن علی الیقین، مراد فابن علی المتیقن باشد. این خلاف ظاهر است. ولی ما می‌دانیم در این روایت یک امر خلاف ظاهری اتفاق، یک خلاف اصلی اتفاق افتاده. و یک اصلی زمین خورده. آن اصلی که زمین خورده، ممکن است اصالة الجهة باشد و این‌که اصل این هست که روایت برای بیان حکم واقعی صادر شده. این ممکن است زمین خورده باشد. ممکن است اصالة الظهور زمین خورده باشد و ظهور، این اصالة الحقیقة که باعث می‌شود ما ظهور روایت را در این بدانیم که مراد از یقین خود یقین هست، نه متیقن، زمین خورده باشد. بنابراین این احتمال وجود دارد که مراد از یقین متیقن، یعنی بنابر اقل باشد. بنای بر اقل به این معنا باشد که شما آن اقل را با شک در اکثر منهدم شده فرض نکنید. آن گونه‌ای که مرحوم فیض کاشانی در صحیحة ثالثة زراره معنا می‌کند. بنابر اقل، نه حالا، بنای بر اقل به معنای این‌که فرض کنید که اقل را به جا آوردید نه. بنای بر اقل به این معنا که شما اقل را با شک در اتیان اکثر باطل شده فرض نکنید. نماز را نهی در واقع نهی از استیناف صلاة باشد. بنابر این اگر چنین باشد دیگر مشکل هست که ما این روایت را بگوییم ظهورش همان ظهوری هست که ما بدواً می‌فهمیم. آن وقت تمسک به روایت دشوار می‌شود. این است که، مهم این هست که آیا واقعاً ذکر اصحاب این مثلاً شیخ صدوق این را در رکعات نماز وارد کرده قرینه می‌شود بر این‌که ما بگوییم که حتماً این مربوط به قطعات نماز، شک در رکعات نماز بوده یا باعث نمی‌شود. به نظرم دشوار هست مجرد این‌که مرحوم شیخ صدوق این را شک در رکعات نماز آورده، شاید از باب این باشد که این را یک کبرای کلی می‌دیده که آن کبرای کلی را در بحث هم خواسته تطبیق کند. این‌که بگوییم حتماً یک قرینه‌ای در روایت اصلی بوده که اقتضا می‌کرده از شک در رکعات نماز قدر مسلّم این روایت باشد، این دشوار هست که ما همچین ادعایی را بکنیم. اصل قضیه این هست که ما از نحوة رفتار شیخ صدوق اطمینان به وجود قرینه‌ای که روایت را مربوط به شک در رکعات نماز بکند به دست نمی‌آوریم. این است که به نظر می‌رسد مجموعاً این روایت را بشود به آن تمسک کرد. از جهت دلالت، دلالتش تام باشد.

مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که دلالت این روایت تام هست، ولی سندش ضعیف است. اشکال سندی که ایشان کرده بودند که در جلسة قبل اشاره کردیم به خاطر تعبیر روی عن اسحاق بن عمار بود که در روایت وارد شده. که ما عرض کردیم که نه، مشیخة فقیه موارد رُوِیَ عنه را هم شامل می‌شود. ولی عمدة قضیه در مورد این روایت یک اشکال دیگر هست که آقایان به آن توجه نکردند. مرحوم آقای خویی در ترجمة اسحاق بن عمار ساباطی دارد، بعد از این‌که بحث می‌کند که اسحاق بن عمار ساباطی و اسحاق بن عمار صیرفی را یکی می‌داند، ایشان می‌فرماید که: «و طريق الصدوق إلى إسحاق بن عمار: أبوه- رضي الله عنه-، عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن علي بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار» بعد می‌فرماید: «و الطريق صحيح.»

علامة حلی هم در خلاصه قبل از ایشان طریق را صحیح دانسته. و بعد گفته طریق صحیح است. الا ان فی اسحاق کلاماً.

در این اشکالی که اینجا مطرح هست، این‌که در سلسلة سند همة این، پدر شیخ صدوق، عبد الله بن جعفر حمیری، صفوان بن یحیی، همة اینها ثقات هستند. ولی علی بن اسماعیل که در این سلسلة سند هست، توثیق صریح ندارد.

مرحوم آقای خویی اینها، علی بن اسماعیل ظاهراً این‌که اینجا ایشان فرمودند طریق صحیح هست، به جهت این هست که ما یک علی بن اسماعیل میثمی داریم. علی بن اسماعیل میثمی متکلم، این علی بن اسماعیل، همان علی بن اسماعیل میثمی گرفته شده که از متکلمین مشهور و ثقاة اجلاء اصحاب هست. و این قرینة این‌که علی بن اسماعیل میثمی گرفته شده، این هست که در اوّل اسناد کتاب تهذیب در کتاب نکاح و طلاق، در موارد متعدد علی بن اسماعیل اوّل سند واقع شده و علی بن اسماعیل بعضی جاها از صفوان بن یحیی، صفوان نقل کرده، در بعضی مواردی که همین اوّل سند واقع شده، تصریح شده به علی بن اسماعیل میثمی. آن علی بن اسماعیل که در اول اسناد تهذیب در کتاب نکاح و کتاب طلاق، در اوّل سند واقع شده، در موارد مختلف یکی هست. در بعضی موارد که علی بن اسماعیل از صفوان بن یحیی نقل شده به قرینة سایر مواردی که علی بن اسماعیل در صدر سند واقع شده و تقریباً روشن هست که این علی بن اسماعیل‌ها یکی است، علی بن اسماعیل میثمی خواهد بود. این تقریبی هست برای این علی بن اسماعیل را ما توثیق کنیم.

ولی همچنان که حاج آقا به این اشکال اشاره کردند، علی بن اسماعیلی که در صدر اسناد تهذیب در کتاب نکاح و کتاب طلاق وارد شده، این طبقه‌اش با علی بن اسماعیل میثمی یکی نیست. علی بن اسماعیل میثمی، یکی دو طبقه مقدم هست. لا اقل یک طبقه مقدم هست بر این علی بن اسماعیل. لا اقل مقدم هست بر علی بن اسماعیل که در این سند هست.

حاج آقا این احتمال را در مورد آن علی بن اسماعیل که در صدر اسناد تهذیب در کتاب نکاح و طلاق هست مطرح کردند که این علی بن اسماعیل همین علی بن اسماعیلی باشد که در سند مورد بحث ما هست. که علی بن اسماعیل بن عیسی اشعری هست. و این‌که میثمی بودنش اشتباه هست و خلط شده بین علی بن اسماعیل میثمی متکلم شهیری است که توثیق صریح دارد و علی بن اسماعیل عیسی اشعری قمی. ما در این مورد مفصل در یک رساله‌ای که در ذیل رسالة آل میثم تمار هست بحث کردیم که آن کسی که شیخ طوسی در کتاب نکاح و کتاب طلاق از کتابش روایات زیادی را نقل کرده کی هست. و در چند مرحله، اوّلاً این‌که این علی بن اسماعیل میثمی متکلم نیست خب خیلی روشن هست که علی بن اسماعیل میثمی متکلم نیست. ما آنجا به این نتیجه رسیدیم که علی بن اسماعیلی که در صدر اسناد تهذیب واقع شده آن یک کتابی بوده مال علی بن مهزیار، کتاب نکاح و طلاق علی بن مهزیار به اشتباه به استادش علی بن اسماعیل میثمی نسبت داده شده. علی بن اسماعیل بن میثمی استاد علی بن مهزیار بوده. این اشتباهی هست که کتاب شاگرد به استاد نسبت داده شده. این را مفصل آنجا بحث کردیم. حالا عمدة قضیه این هست که در بحث ما نحن فیه این علی بن اسماعیلی که اینجا هست، آن علی بن اسماعیل متکلم نیست. بلکه علی بن اسماعیل بن عیسی اشعری قمی هست. علی بن اسماعیل اشعری قمری توثیق شده ولی با عنوان با عنوان علی بن السندی. علی بن السندی قمی توثیق دارد، نصر بن صباغ ۲۶:۲۲ او را توثیق کرده. که این توثیقش برای این‌که ما این توثیق را بپذیریم دو تا مقدمه باید تمام بشود. یکی این‌که توثیقات نصر بن صباغ را ما بپذیریم، خود نصر بن صباغ به عنوان واقفی شناخته شده، ما توثیقش را بپذیریم. در ثانی علی بن السندی را هم با علی بن اسماعیل یکی بدانیم. ما خب بحث کردیم در فقه مفصل، در همین امسال در کتاب العده اشاره کردیم که علی بن اسماعیل و علی بن سندی یکی هست و اینها متحد هستند و بعید هم نیست ما بتوانیم به روایت نصر بن صباغ در توثیق اعتماد کنیم. حالا آن عمدة قضیه بحث توثیق نصر بن صباغ نیست، بحث قرائن دیگری هست که با آن قرائن علی بن سندی را، یا علی بن اسماعیل را می‌شود توثیق کرد. دو جهت هست. یکی این‌که علی بن اسماعیل مشایخ طایفه مثل صفار و سعد بن عبد الله و امثال اینها، محمد بن علی بن محبوب ازش اکثار روایت کردند. از این راه می‌شود توثیقش کرد. یکی هم از راه این‌که محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری ازش روایت کرده و استثناء نشده، باز این راه هم راه دیگری هست برای توثیق علی بن اسماعیل. به نظر می‌رسد که علی بن اسماعیل را بشود توثیق کرد. البته مرحوم آقای خویی این راه‌ها را قبول ندارند و مرحوم آقای نباید این تعبیر را تعبیر بکنند. علت این‌که ایشان توثیق کردند همان است که تصور کردند این علی بن اسماعیل میثمی است که عرض کردیم آن راه، راه درستی برای تصحیح طریق صدوق نیست.

به هر حال ما طریق صدوق به اسحاق بن عمار را صحیح می‌دانیم. روی عن اسحاق بن عمار را هم مشمول طریق صدوق به مشیخه می‌دانیم. نتیجة این‌که این روایت از جهت سند صحیحه هست و از جهت دلالت هم ظاهراً دلالتش بر استصحاب خوب باشد. بحث تمام. می‌رویم روایت حدیث اربعة مائة که روایت بعدی هست که در بحث استصحاب مورد تمسک قرار گرفته.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان